

فریاد خاموشان - قسمت هفتم

{ زن، فریادی از درون آوار }

در تمام سال‌هایی که خاک وطن بوی پاروت می‌داد، و صدای خمپاره‌ها، آهنگ یا شعر آرامش دهنده شب‌های ما بود، زنی در کنجی از خانه، با دست‌های خسته اما دل استوار، هم کودکی را بزرگ کرد، و هم آتشی را که بر سر خانه‌اش ریخته بود، خاموش ساخت.

زن افغان، قربانی نبود، او در خاموش‌ترین صحنه‌ها، قهرمان بی‌نشان تاریخ شد. وقتی مردان در میدان جنگ بودند، او در میدان زنده‌ماندن می‌جنگید. وقتی قدرت‌ها بر نقشه‌ها خط می‌کشیدند، او بر نان خشک، خط زندگی می‌کشید. چه کسی آمار از زنانی که شوهرشان را جنگ گرفت، فرزندان‌شان را مهاجرت

دارد، و آرزوهای‌شان را سنت، در گور سکوت دفن کرد؟ و با این همه، هنوز ایستاده‌اند؛ با تن خمیده، اما با قامتی بلندتر از کوه‌های هندکُش.

زن افغان، نه تنها مادر ملت است، بلکه وجدان زخمی آن نیز هست. او با هر قطره اشک، دفتری از تاریخ درد را نوشته، و با هر لبخند خاموش، بذر فردا را کاشته. مدارس و مکتب‌های زیرزمینی را او ساخت، زبان ممنوع را او به فرزندش آموخت، و در کوچه‌های تنگ، عزت انسان را (پنهان، اما پایدار نگه داشت). امروز اگر هنوز نسلی از امید، از لابه‌لای آوار و خرابه‌ها برخاسته است، مرهون زنانیست که به‌جای مرثیه سرایی، زندگی را بازخوانی کردند. اما دنیا او را ندید، از یاد بردند که زن افغان، نه تنها از طالبان، که از سنگینی جامعه، از نگاه‌های پرسش‌گر، از قوانینی که حق او را گروگان گرفتند، می‌گریخت.

اما او نگریخت ایستاد، ساخت، تحمل کرد، و فراموش نشد. باید اذهان کرد که فریاد خاموش زن افغان، دیگر خاموش نمی‌ماند.

نوت: این نوشته فریادیست برای آنان که صدایشان در هیاهوی قدرت گم شده است و من و تو عزیزان وظیفه وجدانی داریم تا صدای خاموشان را فریاد کنیم. در پایان این قسمت عرض شود قدردان مهر و همراهی‌تان هستیم تا فریادی را شما نیز بازگو بدارید. /

با مهر و احترام: «سراج ادیب» تاریخ نشر 2025/8/18

قسمت هشتم در آینده

